

مقاله پژوهشی: بین‌الملل‌گرایی تهاجمی ایالات متحده و طرح معمای امنیتی جمهوری اسلامی برای مقابله با این تئوری در منطقه غرب آسیا^۱

محسن جمشیدی^۲، حمیدرضا سعیدی‌نژاد^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۲

چکیده

تغییر در توازن دفاع - تهاجم (امنیت - قدرت) تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر بروز جنگ و بی‌نظمی در نظام بین‌الملل دارد، زمانی که تهاجم برتری دارد، رفتارها نیز تهاجمی می‌شوند (قدرت) و زمانی که دفاع برتری می‌یابد، دولت‌ها کمتر در مورد مقاصد رقبا نگران می‌باشند (امنیت). جمهوری اسلامی با افزایش درآمد ناشی از قیمت نفت و همچنین آزاد شدن قسمتی از منابع مالی بلوکه‌شده بعد از برجام، درصدد افزایش توان نظامی و موشکی خود برآمد (تهاجم - قدرت)، همچنین برای تأمین امنیت در محیط پرآشوب و ناامن منطقه با طرح کمربند امنیتی برای خود (دفاع - امنیت، تهاجم - قدرت) جهت نیل به اهداف و راهبرد خود گام برمی‌دارد. پژوهش فوق با روش کیفی - تفسیری و با رویکرد توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این سؤال خواهد بود که فشارهای ایالات متحده بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م (بین‌الملل‌گرایی تهاجمی) در سه بازه زمانی مختلف (جرج بوش پسر، باراک اوباما، دونالد ترامپ) سیاست خارجی ایران را چگونه متأثر از خود ساخته است؟ به نظر می‌رسد که فشارهای آمریکا بعد از یازدهم سپتامبر تاکنون یکنواخت نبوده و سیاست خارجی ایران را به سمت یک نوع راهبرد تهاجم - تدافع سوق داده است؛ یعنی هر موقع فشار از طرف هژمون افزایش یافته، ایران رئالیسم تدافعی اتخاذ نموده (دفاع - امنیت، یعنی محدود نمودن کمربند امنیتی خود، دوره بوش و تا حدودی ترامپ). ولی هر موقع فشار از طرف هژمون کاهش یافته، ایران رئالیسم تهاجمی اتخاذ نموده (تهاجم - قدرت، یعنی گسترده نمودن کمربند امنیتی خود، دوره اوباما و کاهش فشار نظام بین‌الملل و برجام).

کلیدواژه‌ها: بین‌الملل‌گرایی تهاجمی، سیاست خارجی ایران، رئالیسم تدافعی و تهاجمی، طرح معمای امنیتی، تهاجم - دفاع.

۱. پژوهش فوق برگرفته از رساله دکتری نگارنده می‌باشد.
۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران
۳. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) ایمیل: saedynezhad48@gmail.com

۱. مقدمه

رهیافت سیاست خارجی برای فهم سیاست جهان، پیش فرض‌های مرتبط با بازیگر یکپارچه و خردمند را به چالش می‌کشد. اختلاف نظر در درون دولت‌ها و اینکه چگونه این اختلافات مدیریت می‌شود، می‌تواند توضیح دهد که چرا دولت‌ها در بسیاری از مواقع به شکل بهینه اقدام نمی‌کنند و از محدودیت‌های بین‌المللی تأثیر می‌پذیرند (لی رای و کابو، ۱۳۹۲: ۲۵۷).

پس از دوره اول ریاست جمهوری بوش در هزاره جدید، وی حرکتی را به سمت ایجاد انقلاب در سیاست خارجی آمریکا پایه‌گذاری کرد. این حرکت انقلاب در اهداف خارجی آمریکا نبود، بلکه بیشتر انقلابی در چگونگی حصول به این اهداف بود. دکترین بوش ضمن تأکید بر تحول سیاست خارجی ایالات متحده بر آن بود که اقدام پیش‌دستانه و یک‌جانبه ضرورت یافته و در دوره پس از ۱۱ سپتامبر برتری نظامی آمریکا تردیدناپذیر است. فردای ۱۱ سپتامبر دو تحول بسیار عمده اتفاق افتاد که در آغاز هزاره سوم میلادی باعث تغییر چهره روابط بین‌الملل شد.

اولین تحول ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد بود. پس از یک دهه خوش‌بینی نسبی به گسترش ارزش‌های لیبرال-دموکراسی در جهان، وقوع حادثه مذکور این خوش‌بینی را نقش بر آب کرد. از طرف دیگر هدف قرار گرفتن آمریکا فرصتی را برای این کشور به وجود آورد تا توزیع قدرت در حال گذار دهه ۱۹۹۰ میلادی را به‌سوی یک‌جانبه‌گرایی سوق دهد. از این رو سیاست خارجی آمریکا هم‌زمان با سیاست دفاعی آن در خدمت این امر قرار گرفتند (کریمی و ترکاشوند، ۱۳۹۴: ۱۰۸).

گرچه ایران در سیاست خارجی خود چون دیگر کشورها رفتار می‌کند ولی در بسیاری از رفتارها و سیاست‌ها متمایز می‌نماید، چون بر عقلانیت و منطق رفتاری متفاوتی ابتناء یافته است. در نتیجه در تحصیل سیاست خارجی ایران هر دو وجه ملی و اسلامی آن را باید مدنظر قرار داد (Rakal, 2007: 186).

۲. بیان مسئله

هنگامی که یک دولت تنها به دلایل دفاعی برای افزایش امنیت خود اقدامات تهاجمی را در پیش می‌گیرد، این مسئله به صورت خودبه‌خود امنیت دولت‌های دیگر را کاهش می‌دهد. تأثیر یازده سپتامبر معطوف به راهبرد جهانی آمریکا بود و منطقه غرب آسیا نقطه کانون و ثقل راهبرد آن کشور تلقی شد. تعارض میان ایران با نظام بین‌الملل از نگاه غرب، نه تعارض بر سر منابع راهبردی بلکه ریشه در تعارضات میان دو جهان‌بینی و دو هستی‌شناسی متعارض دارد. با توجه به چهارچوب ارائه‌شده، شناخت و ادراک کاملاً متفاوت و منحصر به فرد کارگزاران جمهوری اسلامی از روابط بین‌الملل و سیاست جهانی همواره زمینه‌ساز تقابل و درنهایت عدم تفاهم با نظم بین‌المللی موجود و غرب بوده است. اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی و رویکرد ایدئولوژیک این کشور بر بنیان یک غایت‌گرایی معنامحور قرار گرفته که رسالت پاک‌سازی جهان از شر مادی‌گرایی مدرن را بر عهده دارد. با عنایت بر موارد موصوف به دنبال این مسئله هستیم که تأثیرات بین‌الملل‌گرایی تهاجمی ایالات متحده بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م در منطقه غرب آسیا را در عرصه روابط بین‌الملل و ساختار امنیتی این سیستم بر سیاست خارجی ایران بعد از این حادثه مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم (فشارهای ایالات متحده در منطقه چه تأثیری بر روی سیاست خارجی ایران گذاشته است). در واقع می‌خواهیم این مسئله را تحلیل و بررسی نماییم که آیا سیاست خارجی ایران در برهه زمانی مورد بحث نگارنده، متأثر از فشارهایی بوده که از نظام بین‌الملل بر وی وارد شده (فشارهای ایالات متحده) یا راهبرد مستقل از خود را در منطقه به اجرا گزارده است.

۳. نوع پژوهش

پژوهش فوق با روش کیفی - تفسیری و استنباط اطلاعات از طریق اسناد موجود با رویکرد توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات و داده‌ها نیز به طریق فیش‌برداری از منابع موجود و در دسترس (کتاب، مقالات و فصلنامه‌های علمی - پژوهشی و علمی تخصصی،

سایت‌های معتبر و...) داخلی و خارجی به انجام رسیده است. اهمیت و ضرورت انجام پژوهش نیز کنش راهبردی جمهوری اسلامی بعد از یازدهم سپتامبر در برابر بین‌الملل‌گرایی و تغییر راهبرد هژمون برتر در نظام بین‌الملل همیشه برای پژوهشگران و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی جذابیت داشته است. هدف از این پژوهش بررسی راهبرد سیاست خارجی ایران در مقابل بین‌الملل‌گرایی تهاجمی آمریکا در منطقه است.

۴. ادبیات پژوهش (پیشینه تحقیقاتی و مطالعاتی موضوع مورد بحث)

در ارتباط با موضوع مورد نظر نگارنده، به صورت مستقیم منبعی یافت نشد. در ادامه مطلب چند اثر را که با عنوان موضوع سنخیت بیشتری دارند، به اختصار بررسی می‌نمایم:

- جیمز لی رای و ژولیه کابو در کتاب «سیاست جهانی» که آقایان قدرت احمدیان و فرهاد دانش‌نیا آن را ترجمه نموده، تلاش کرده‌اند تا متنی متمایز و منحصر به فرد را تدوین کنند که ضمن تعمق در لایه‌های پیچیده، چندبعدی و درهم‌تنیده سیاست جهانی، به قالب‌ها و چهارچوب‌های متنوع تئوریک روابط بین‌الملل نیز توجه کنند. هرچند این اثر به‌طور کلی در مورد تمامی مسائل جهانی بحث می‌نماید، اما نحوه نگاه به مسئله با موضوع مورد بحث متفاوت خواهد بود، نگارنده می‌خواهد که تأثیر فشار بر روی سیاست خارجی ایران را تحلیل نماید.

- جان مرشایمر در کتاب «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» که دکتر غلامعلی چگنی‌زاده ترجمه نموده‌اند، عقیده دارد که ادعای رخت بر بستن جنگ و رقابت میان کشورها و قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل سرایی بیش نیست و نوید صلح جاودان میان قدرت‌های بزرگ در نطفه خفه شده است. در واقع حقیقت غم‌انگیز این است که سیاست بین‌الملل همواره سودایی خطرناک و بی‌رحم بوده است و به احتمال زیاد این چنین نیز باقی خواهد ماند. هرچند این اثر بیشتر بر روی نظریه رئالیسم به خصوص رئالیسم تهاجمی تمرکز نموده است، اما نگارنده علاوه بر رئالیسم تهاجمی، رئالیسم تدافعی را برای چهارچوب نظری خود بیشتر مورد توجه قرار داده است. نگارنده می‌خواهد طرح معمای امنیتی بر روی سیاست خارجی ایران را واکاوی نماید.

- خانم زهرا باقری و آقایان حسین دهشیار، سید محمد طباطبایی و محمد یوسفی جویباری در مقاله «تغییر و تداوم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا از سال ۲۰۱۷-۲۰۰۱ م» معتقدند که رویکرد ترامپ در سیاست خارجی از واقع‌گرایی فاصله زیادی دارد و از بعد سیاست خارجی، ملی‌گرا است. دیدگاه‌های ترامپ نشان می‌دهد که وی در مقایسه با دو رئیس‌جمهور گذشته آمریکا، یعنی جرج دبلیو بوش و باراک اوباما رویکرد متفاوتی را در عرصه بین‌المللی مطرح می‌کند. هرچند نویسندگانی از جمله آهویی (۱۳۹۶)، حسن‌پور و موسوی (۱۳۹۶)، فلاح‌نژاد (۱۳۹۷)، کریمی فرد (۱۳۹۷)، توتونچی (۱۳۹۷) و پرتو (۱۳۹۷) در حیطه موضوع مورد بحث نگارنده نوشته شده‌اند، اما نویسنده سعی نموده که با نگاهی بدیع به این موضوع پردازد.

۵. چهارچوب مفهومی و مبنای نظری پژوهش

نظریه‌ها به بیان واسکز شناخت را در یک هم‌نهاد^۱ ترکیب می‌کنند و جهان را با ایجاد ارتباط میان پدیده‌هایی که نامرتبط و بی‌معنا هستند، برای ما معنادار می‌کنند. برخلاف آنچه ما در وهله نخست تصور می‌کنیم، معنای واقعیت، امری مبتنی بر واقعیت^۲ نیست، بلکه آن نیز مسئله‌ای نظری است. والتز معتقد است که در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل به فرضیه‌های ذهنی اولیه نیازمندیم تا ما را در جمع‌آوری اطلاعات مناسب یاری دهند (waltz, 1979: 28-30).

۵-۱. رئالیسم نئوکلاسیک

رئالیسم تهاجمی و تدافعی (طرح معمای امنیتی): به دلیل سطحی‌نگری نظریه رئالیسم سنتی و تأکید بر عوامل داخلی در تحلیل سیاست خارجی و همچنین محدودیت نظریه نئورئالیسم که مبتنی بر تحلیل ساختاری و کلان در روابط بین‌الملل که در آن عوامل

1. synthesis
2. factual

داخلی مثل نوع رهبری و ساختار دولت را نادیده می‌گرفت، نظریه رئالیسم نئوکلاسیک به وجود آمد که سعی داشت بین ساختار - کارگزار و سطح خرد و کلان، پلی ایجاد کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۲۷۹). نئوکلاسیک‌ها ضمن تأکید بر محوریت قدرت، معتقدند گزینه‌های سیاست خارجی توسط رهبران سیاسی واقعی خلق شده و دقیقاً به همین دلیل برداشت آن‌ها از قدرت نسبی از اهمیت فراوانی برخوردار است و در نتیجه منابع فیزیکی و کمی قدرت به تنهایی دخیل نیستند (برزگر و تابع افشار، ۱۳۹۵: ۴۷).

نظریه پردازان، رئالیسم نئوکلاسیک را به دو بخش تهاجمی و تدافعی تقسیم نموده‌اند. اصطلاح رئالیسم تهاجمی و رئالیسم تدافعی را اولین بار جک اسنایدر در کتاب «افسانه‌های امپراتوری: سیاست داخلی و جاه‌طلبی بین‌المللی» به کار برد. تالیافرو در مقاله خود با عنوان «امنیت طلبی در شرایط آنارشی» از تلفیق نظریه‌های نئورئالیسم و رئالیسم نئوکلاسیک از یکسو با نظریه‌های رئالیسم تدافعی و تهاجمی از دیگر سو نظریه‌های مختلف رئالیستی را دسته‌بندی می‌نماید (snayder, 1991: 11-12). گیدئون رز در مقاله خود با عنوان «رئالیسم نئوکلاسیک و نظریه‌های سیاست خارجی درباره رئالیسم تدافعی و تهاجمی» می‌گوید که نظام بین‌الملل از دولت‌های عقلانی و منفردی که میل به امنیت آنان را دارای انگیزه نموده، تشکیل شده است (Rose, 1998: 149).

الف. رئالیسم تهاجمی: از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رئالیسم تهاجمی می‌توان به فرید زکریا و جان مرشایمر اشاره کرد. این نوع که از انشعابات گرایش سیاست قدرت، یعنی رئالیسم سیاسی است، نقطه آغاز مباحث گفتمانی خود را بر گرایش‌های تهاجمی، نیات تجدیدنظرطلبانه قدرت‌ها، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ در سطح نظام بین‌الملل قرار داده و با تأکید بر شرایط آنارشی در محیط بین‌الملل معتقد هستند که آنارشی، رقابت دائمی قدرت بین قدرت‌های بزرگ را شاهد خواهد بود. از دید آنان آنارشی دارای وضعیت هابزی است که امنیت در آن بسیار کمیاب است. دولت‌های ثروتمند به ایجاد ارتش‌های بزرگ روی می‌آورند، خود را درگیر مسائل خارج از مرزها می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین‌المللی هستند (zakaria, 1998: 3). مرشایمر توانمندی‌های دولت‌ها را به پنهان (اقتصادی و

جمعیت) و واقعی (نظامی) تقسیم می‌نماید. او معتقد است که قدرت نظامی در هنگام تجزیه و تحلیل سیاست‌های جهانی، مهم‌ترین عامل است (Snaeder, 2002: 151). فرید ذکریا نیز معتقد است که دولت‌ها در شرایطی که به شکلی فزاینده ثروتمند می‌شوند، به ایجاد ارتش‌های بزرگ مبادرت می‌ورزند، خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و به دنبال افزایش نفوذ بین‌المللی خود می‌روند (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۳۰).

ب. رئالیسم تدافعی: از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این نظریه می‌توان جک اسنایدر و استفان والت را نام برد. فرض اندیشمندان رئالیسم تدافعی بر این است که آنارشی بین‌الملل اغلب خوش‌خیم است، یعنی امنیت چندان نایاب نیست و فراوان است، در نتیجه دولت‌هایی که آن را درمی‌یابند، رفتاری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آن‌ها وجود دارد، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. تدافعی‌ها به رابطه میان آنارشی و ملزومات نظام بین‌الملل از یک سو و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر، توجه دارند، تنها در شرایطی که از جانب کشورهای دیگر احساس تهدید کنند، از خود واکنش نشان می‌دهند و واکنش‌های آنان اغلب در سطح موازنه و بازداشتن کشور تهدیدکننده است (waltz, 1979: 190). استفان والت برخلاف نظریه موازنه قدرت کنت والتر، نظریه موازنه تهدید را مطرح می‌نماید که سعی در اصلاح و افزایش کارایی نظریه موازنه قدرت دارد. از نگاه والت نظریه موازنه قدرت به‌خوبی نمی‌تواند رفتار تشکیل اتحادها را بر اساس سابقه تاریخی شان توصیف کند، همچنین موازنه قدرت نمی‌تواند توضیح دهد که چرا موازنه‌ها اغلب ناتوان از تکوین هستند. با توجه به کاستی‌های نظریه موازنه قدرت، استفان والت مدعی است که نظریه موازنه تهدید می‌تواند تبیین بهتری را ارائه دهد (walt, 1987: 147-15).

رئالیسم تهاجمی در دوگانه قدرت-امنیت، برتری را به قدرت می‌دهد و آن را هدف اصلی دولت‌ها برمی‌شمارد. در حالی که رئالیسم تدافعی در دوگانه قدرت-امنیت، اولویت را به امنیت می‌دهد و مطابق گفته والتز، امنیت را بالاترین هدف می‌داند. ذکر این جمله کلیدی میرشایمر که دولت‌ها باید به‌طور مداوم نگران حفظ بقای خود

می‌باشند زیرا رقبای بالقوه ممکن است سعی کنند آن‌ها را در هر زمان حذف کنند، نشان از اهمیت موضوع بقا در نگرش رئالیست‌های تهاجمی دارد. رئالیست‌های تهاجمی معتقدند که تنها دولت‌های قدرتمند می‌توانند بقای خود را تضمین کنند (Taliaferro, 2000/1: 140). مرشایمر به تبعیت از والتز، قدرت را نه با نتایج که با توانمندی‌های مادی برابر می‌گیرد. به نظر مرشایمر نتایج یک پیشگویی ضعیف موازنه قدرت می‌باشند، چون گاهی اوقات ممکن است دولت‌های ضعیف، مخالفان قوی‌تر خود را شکست دهند (Mearsheimer, 2001: 57). با عنایت به تمامی این توضیحات می‌توان استنباط نمود که رئالیست‌های تهاجمی، هدف دولت‌ها را افزایش بیشتر و بیشتر قدرت می‌دانند تا دولت موقعیتی هژمونیک در نظام بین‌الملل پیدا کند. در مقابل رئالیست‌های تدافعی دل‌مشغولی دولت‌ها را نه به حداکثر رسانیدن قدرت، بلکه حفظ موقعیت آن‌ها در نظام بین‌الملل می‌دانند، بنابراین دستیابی به امنیت، بالاترین هدف دولت‌ها است؛ اما در اینجا یک سؤال مهم به ذهن متبادر می‌گردد: هدف دولت A از بزرگ نمودن ارتش و ساز و برگ نظامی خود چیست؟ آیا می‌خواهد قدرت بیشتری را کسب نماید یا می‌خواهد امنیت خود را تضمین نماید؟ این سؤال یک دوراهی را در ذهن ایجاد می‌نماید که به آن معمای امنیتی گفته می‌شود. معمای امنیتی یک مفهوم مرکزی در تقریباً تمامی نظریه‌های رئالیستی است (Snyder, 2002: 155).

ج. طرح معمای امنیتی: اصطلاح معمای امنیتی اولین بار توسط جان هرتز^۱ در مقاله‌ای با عنوان «بین‌الملل‌گرایان آرمان‌گرا و معمای امنیتی» مطرح گردید. او در آن مقاله معمای امنیتی را این‌چنین تعریف می‌نماید: گروه‌ها یا افراد تحریک می‌شوند که به منظور در امان ماندن از تأثیر قدرت دیگران، میزان بیشتر و بیشتری از قدرت را کسب نمایند. این موضوع به‌نوبه خود، دیگران را ناامن‌تر می‌سازد و آنان را وادار می‌سازد تا برای بدترین‌ها محیا شوند. جرویس^۲ معنای معمای امنیتی را این‌گونه تشریح می‌نماید: افزایش

1. Jan Hertz
2. Jerwees

امنیت یک دولت، کاهش امنیت سایرین را در پی دارد. یا به عبارت دیگر بسیاری از ابزارهایی که دولت‌ها به منظور افزایش امنیت خود از آن استفاده می‌نمایند، می‌تواند امنیت سایر دولت‌ها، حتی امنیت قدرت‌های امنیت‌طلب را کاهش دهد. در معمای امنیتی بازیگران، حفظ وضع موجود را به هزینه‌ها و خطرات ناشی از دنبال نمودن توسعه‌طلبی ترجیح می‌دهند (اجیلی و رضایی، ۱۳۹۷: ۱۷). هرتز معتقد است که معمای امنیتی، اندیشه‌ای ساختاری است که در آن دولت‌ها با اقدامات فردی (خودیاری) سعی می‌کنند نیازهای امنیتی خود را برطرف کنند، صرف نظر از اینکه چنین اقداماتی احتمالاً سبب افزایش ناامنی دیگران می‌شود. چنانچه این شک و تردید دوجانبه باشد، احتمال ایجاد یک چرخه عمل و عکس‌العمل وجود خواهد داشت و منجر به انتقال نگرانی‌های هر دو طرف به سطوح بالاتر خواهد شد و بنابراین باعث ایجاد ناامنی بیشتر می‌شود. هرتز در همین خصوص می‌گوید: گروه‌ها یا افراد، نگران امنیت خود در برابر مورد حمله قرار گرفتن، مقهور شدن، تحت سلطه درآمدن یا نابود شدن توسط دیگر گروه‌ها یا افراد هستند. آنان در تلاش برای دست یافتن به امنیت در برابر این نوع حملات، ترغیب می‌گردند که برای درمان ماندن از تأثیر قدرت دیگران، به قدرت بیشتر و بیشتری دست یابند. این به نوبه خود دیگران را بیشتر نگران امنیت خود می‌کند و آن‌ها را وامی‌دارد خود را برای بدترین حالت آماده کنند. از آنجا که هیچ‌کس نمی‌تواند در چنین جهان متشکل از بازیگران رقیب به‌طور کامل احساس امنیت نماید، رقابت برای قدرت به وجود می‌آید و دور باطل امنیت و انباشت قدرت ادامه می‌یابد (رستمی و تارا، ۱۳۹۷: ۱۱۸). یکی از نظریات رئالیسم تدافعی از نوع نئوکلاسیک آن که می‌تواند یک دید تئوریک برای پاسخ به سؤال نیت دولت ایران از سیاست خارجی خود در منطقه، به ما ارائه دهد، نظریه طرح معمای امنیتی (موازنه تهاجم-دفاع) است. موازنه تهاجم-دفاع مدعی است که سهولت نسبی حمله یا دفاع، اغلب نقش مهمی در ایجاد بی‌ثباتی و جنگ در سیاست بین‌المللی ایفا می‌کند. نظریه موازنه تهاجم-دفاع استدلال می‌نماید که منازعات بین‌المللی و جنگ زمانی محتمل‌تر هستند که عملیات‌های نظامی-تهاجمی نسبت به عملیات‌های تدافعی مزیت داشته باشند و

احتمال همکاری و صلح نیز زمانی که دفاع دارای مزیت است، بیشتر است. مطابق این نظریه، سهولت نسبی حمله و دفاع (توازن تهاجم-دفاع) در اصل از طریق دولت غالب در زمینه فناوری در زمان معین تعیین می‌گردد. زمانی که تغییرات فناورانه در موازنه تهاجم-دفاع به سوی تهاجم تغییر جهت می‌دهند، مهاجمان احتمال بیشتری برای کسب پیروزی سریع و قاطع دارند. این چشم‌انداز از جنگ سریع و قاطع، معمای امنیتی در میان دولت‌ها را تشدید می‌نماید، موجب تشدید رقابت‌های تسلیحاتی می‌گردد و جنگ‌های توسعه‌طلبانه، پیش‌گیرانه و پیش‌دستانه را محتمل‌تر می‌سازد. در بحث از موازنه تهاجم-دفاع اغلب بر فناوری نظامی تمرکز می‌شود، در حالی که فناوری نظامی تنها بخشی از موضوع است. عوامل نظامی شامل فناوری نظامی، دکترین، موقعیت و نحوه استقرار نیروهای نظامی است. مهم‌ترین متغیری که می‌توان در عوامل سیاسی و اجتماعی داخلی به آن اشاره نمود، میزان محبوبیت نظام سیاسی است که موجب می‌گردد حکومت در مواردی نظیر ترغیب مردم به مقاومت چریکی موفق‌تر عمل نماید. سه متغیر مهم عوامل دیپلماتیک، سیستم امنیت جمعی و اتحادهای دفاعی و موازنه رفتار از طریق دولت‌های بی‌طرف می‌باشند (اجیلی و رضایی، ۱۳۹۷: ۱۷۸-۱۷۵). استفن والت نیز معتقد است که علت اصلی نگرانی‌های امنیتی کشورها، تهدید است. تهدید نیز عبارت است از: ترکیبی از نزدیکی جغرافیایی، قدرت تهاجمی دولت، توانمندی‌های نظامی و نیات تجاوزکارانه آن‌ها. از این رو، همه دولت‌ها علیه تهدیدات دست به توازن می‌زنند و در شرایط تهدید دو رویکرد موازنه و دنباله‌روی را دنبال می‌کنند؛ بنابراین آنچه که حائز اهمیت است، نه صرف میزان قدرت کشورها بلکه برداشت آن‌ها از میزان تهدید است (رستمی و تارا، ۱۳۹۷: ۱۱۹).

۶. بین‌الملل‌گرایی تهاجمی ایالات متحده آمریکا بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱

در تاریخ سیاست خارجی آمریکا به‌طور کلی دوگانه‌های مفهومی سنتی، یعنی انزوایطلبی در برابر بین‌الملل‌گرایی، واقع‌گرایی در برابر آرمان‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی در برابر

چندجانبه‌گرایی بر سیاست بین‌الملل این کشور در قبال جهان خارج سایه افکنده‌اند. این رهیافت‌ها به‌رغم ارائه تعریف‌های متفاوت از منافع ملی و ارزش‌های آمریکایی و اثرپذیری از اولویت‌ها و دستور کارهای متمایز در تحلیل نهایی، مکمل یکدیگر بوده‌اند. مفاهیمی مانند آمریکامحوری، استثناگرایی، اسطوره‌گرایی، سرنوشت محتوم و رسالت تمدنی‌گستری، عناصر محوری گفتمان حاکم بر تاریخ سیاست خارجی ایالات متحده را تشکیل داده‌اند (باقری و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۶۳).

ادغام ابزار در اهداف در دوران گذار، بحران مسئولیت‌پذیری و بحران هویت، سبب گردید تا مطابق نظر کاندولیزا رایس^۱، ایالات متحده تعریف منافع ملی خود را در غیاب قدرت تهدیدکننده شوروی، بسیار دشوار ببیند. حتی تعارض ایدئولوژیک پیشین به متن جامعه آمریکا کشیده شد و توان بسیج دولت تا حد زیادی کاهش یافت؛ اما استفاده مناسب دولت بوش از شرایط فراهم‌آمده ناشی از ۱۱ سپتامبر باعث شد تا دولت ضعیف وی به مقتدرترین دولت پس از روزولت تبدیل شود.

درواقع روش‌ها و ابزارهایی که در سده‌های گذشته برای حیات بخشی و مدیریت صحنه جهانی به کار می‌رفت؛ مانند توازن قوا، بازدارندگی، سد نفوذ و... دیگر قابلیت و کارآمدی نداشتند. پل ولفویتز^۲ که نقشی اساسی در طراحی راهبرد تهاجمی آمریکا داشته است، بیان می‌دارد: راهبرد اساسی آمریکایی بایستی بر پایه جلوگیری از ظهور هر کشور رقیب باشد... برای همیشه.

بعد از ۱۱ سپتامبر، مطابق نظر برخی از استراتژیست‌های تفوق‌گرا، از آنجا که تنها سوپاپ اطمینان حفظ ثبات در جهان، برتری و هژمونی ایالات متحده است، (لازم است) این کشور به‌گونه‌ای تهاجمی راهبرد را که تک‌قطبی بودن جهان را تداوم بخشد، پیگیری کند (متقی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۲).

۷. سیاست خارجی آمریکا در دوران جرج دبلیو بوش (۲۰۰۸-۲۰۰۰)، اعمال راهبرد یک‌جانبه‌گرایی (حمله پیشگیرانه - پیشدستانه) در خاورمیانه و فشار بر اهداف راهبردی جمهوری اسلامی ایران

پس از حادثه یازدهم سپتامبر، دولت نومحافظه‌کار آمریکا به رهبری جرج دبلیو بوش، با حمله نظامی یک‌جانبه و تمام‌عیار به افغانستان و عراق، بار دیگر سیاست استیلاطلبی مطلق آمریکا را زنده کرد. بوش، با اعلام یک‌جانبه (جنگ علیه تروریسم) و با نامیدن ایران، عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت، عملاً این سه کشور را اهداف حمله مستقیم نظامی آمریکا معرفی کرد. اشغال سریع عراق و تعیین حکمران نظامی برای این کشور، تحقیر بزرگی برای تمام جهان عرب و ضربه‌ای به بنیان اتحادهای آمریکا در منطقه بود و استیلای کامل نظامی آمریکا بر خاورمیانه را به قیمت بی‌اعتماد ساختن کشورهای عرب خلیج فارس به آمریکا تثبیت کرد (آهویی، ۱۳۹۶: ۵۵).

بوش در پناه فضای فراهم‌آمده موفق شد، الف) در ذهنیت شهروندان، نهادهای بین‌المللی و کشورهای خارجی، تروریسم را به‌طور موفقیت‌آمیزی جایگزین کمونیسم نموده و به این ترتیب توانایی سمبلیک و نفوذ دولت خود را افزایش دهد. ب) مشروعیت حضور نیروهای آمریکایی در مناطق حساس دنیا را فراهم آورد. ج) پایگاه‌های جدید را در خاورمیانه، آسیای مرکزی، افغانستان و قفقاز تأسیس نماید. د) با بزرگنمایی خطر کشورهای چون افغانستان، عراق، ایران، کره شمالی و... دوباره ادبیات مکتب واقع‌گرایی از قبیل خشونت، اشغال سرزمینی، خرید تسلیحاتی و پیمان‌های دوجانبه را احیاء کرده و از این محل، شرایط فروش اسلحه و حضور در منطقه را تا سال‌های آتی فراهم سازد. در واقع سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش کاملاً تهاجمی و گسترده است و در این زمینه خاورمیانه اولین قربانی این سیاست تهاجمی گردید. بر اساس این راهبرد، سیاست امنیت ملی دولت بوش بر محور استفاده مستقیم از نیروی نظامی و قدرت سیاسی، با هدف گسترش دموکراسی در مناطق راهبردی شکل گرفته است (متقی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۵). در واقع یک‌جانبه‌گرایی، اتکا به منابع خود در تعقیب اهداف سیاست خارجی است. به این

معنی که پس از سپتامبر ۲۰۰۱ م ایالات متحده با وقوف به میزان قدرتی که نسبت به سایر بازیگران دارد، اقدام به یک‌جانبه‌گرایی نمود. در این مقطع زمانی، باورها و اصول نومحافظه‌کاران، توجه آن‌ها را به منطقه خاورمیانه جلب نموده بود. اگر بخواهیم اصول نومحافظه‌کاری را به صورت موردی نام ببریم، عبارت‌اند از: اعتقاد راسخ به هژمونی آمریکا، جهان‌گرایی و نهادینه کردن ارزش‌های آمریکایی، قدرت لازمه تحمیل دموکراسی است، بی‌اعتنایی به اصول و قراردادهای بین‌المللی، درهم‌تنیدگی افکار و اهداف نومحافظه‌کاران با صهیونیست‌ها، تأکید بر دشمن خارجی و پیوند عمیق مذهب با قدرت سیاسی (آذری نجف‌آبادی، ۱۳۹۰: ۷۱۷-۷۱۶).

۷-۱. سیاست خارجی ایالات متحده در دوران بوش در مورد نقش ایران و راهبرد

این کشور در منطقه

بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی بر این اعتقادند که ساختار سیاسی ایران یکی از پیچیده‌ترین، شرقی‌ترین، جاافتاده‌ترین و مبهم‌ترین نظام‌های سیاسی خاورمیانه است. آنان بر این امر تأکید دارند که اهداف آمریکا در قبال ایران نیز باید چنین ویژگی‌هایی داشته باشد. هدف دولت بوش، محدودسازی ایران و کاهش نقش امنیتی آن در حوزه خاورمیانه بوده است. اگرچه ایران و آمریکا تا حدودی رویکردهایی مشترک در مقابله با طالبان و القاعده داشتند، جورج بوش در صدد برآمد مخاطرات و محدودیت‌های بیشتری را متوجه ایران کند. بر اساس چنین رویکردی، در ژانویه ۲۰۰۲ م، ایران در فهرست کشورهای (محور شرارت) قرار گرفت. بر اساس چنین ادراکی، نگرش آمریکا به ایران، انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و رهبران سیاسی آن کاملاً بدبینانه است. آمریکایی‌ها هرگونه هویت‌یابی ایران را تلاشی برای تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای و چالشگری در حوزه بین‌المللی می‌دانند. این ادراک، نتایج و مخاطرات پرتنش و مشکل‌آفرینی را در روابط ایران و آمریکا داشته است. آمریکایی‌ها به هیچ وجه به نیازهای امنیتی ایران توجهی نداشته و آن را واکنشی خصمانه تلقی کردند. اگرچه موج ضد ایرانی در کابینه بوش، قدرت سیاسی و مطبوعاتی بالایی داشت، اما

نیروهای تعادل‌گرا در ساختار سیاسی و امنیتی آمریکا مانع از انجام اقدامات تهاجمی دولت بوش علیه ایران شد (متقی، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۱).

۸. سیاست خارجی آمریکا در دوران باراک اوباما (۲۰۱۶-۲۰۰۸ م)، اعمال راهبرد چندجانبه‌گرایی (برتری هوشمندانه) در خاورمیانه و فشار بر اهداف راهبردی جمهوری اسلامی ایران

جمهوری خواهان با حمله‌های گسترده به دولت اوباما، تأکید دارند که این دولت با تحقیر قدرت آمریکا در جهان، در عمل زمینه‌های جسارت بیشتر دیگر قدرت‌های بزرگ و کوچک و به دنبال آن تشدید محیط امنیتی بین‌الملل را فراهم کرده است (جمشیدی، ۱۳۹۵: ۹). از شاخصه‌های رویکرد نوین اوباما می‌توان به سه مورد اشاره کرد: نخست ارائه دیدگاه‌های مسالمت‌آمیز در بحث دموکراسی‌خواهی، ترویج دموکراسی و حقوق بشر است. وی برخلاف بوش، کاربرد زور را برای تحقق چنین اهدافی رد می‌کند. دومین نکته مورد توجه دولت اوباما، بحث اعتمادسازی بود. این امر در جهت بهبود وجهه آمریکا نزد مسلمانان صورت می‌گرفت و اوج آن را در سخنرانی اوباما در قاهره شاهد بودیم که گفتمان متعادل‌تری را اتخاذ نمود. سومین مسئله نیز اهمیت بیشتر قائل شدن به کشمکش فلسطین و رژیم صهیونیستی در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است. وی فعال‌سازی مذاکرات صلح را به‌عنوان یکی از اولویت‌های اصلی خویش در خاورمیانه دنبال نمود (فلاح‌نژاد، ۱۳۹۷: ۱۸). انقلاب‌های عربی موسوم به بیداری عربی به دومینوی سقوط متحدین غرب در شمال آفریقا و روی کار آمدن اسلام‌گرایان انجامید. این وضعیت می‌توانست بار دیگر موازنه قدرت را به سود ایران تغییر دهد. در عین حال مذاکرات ایران و ۱+۵ با پذیرش حق غنی‌سازی اورانیوم در خاک ایران، لغو کلیه قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت علیه ایران و خروج از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد، با موفقیت به پایان رسید. اوباما مدعی بود که از طریق تحریم‌ها و سپس مذاکرات و توافق هسته‌ای، توازن قدرت را در مقابل ایران ایجاد کرده است. از نظر متحدان منطقه‌ای آمریکا اما آمریکا در

دوران اوباما مشروعیت ایران را به رسمیت شناخته و از طرف دیگر با انفعال در بحران سوریه، عملاً دست ایران را برای قدرت‌نمایی در منطقه باز گذاشته بود. در نتیجه، به‌زعم این کشورها، قدرت تهدیدکنندگی ایران پس از توافق هسته‌ای و در سایه بحران سوریه افزایش یافت. در ماه‌های منجر به خاتمه دولت اوباما، به نظر می‌رسید هم‌اشارنگتن و هم‌متحدین سنتی آن از رفتار طرف مقابل خود خسته و سرخورده شده‌اند (آهویی، ۱۳۹۶: ۵۶).

۸-۱. سیاست خارجی ایالات متحده در دوران اوباما در مورد نقش جمهوری

اسلامی و راهبرد این کشور در منطقه

سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما در قبال ایران تحت تأثیر مجموعه مؤلفه‌های گوناگونی به سمت تغییر حرکت کرد. در وهله اول، اوباما با پذیرش شکست رویکردهای گذشته آمریکا در قبال ایران، پیشنهاد مذاکره بدون پیش‌شرط را مطرح کرد. او برخلاف سلف خود، جرج بوش پسر، از سیاست تهدید و تحریم فاصله گرفت و هدف خود را جلوگیری از هسته‌ای شدن ایران و ممانعت از مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه و تضمین امنیت رژیم صهیونیستی قرار داد و برای دستیابی به این هدف، حق غنی‌سازی برای ایران را به رسمیت شناخت. جامعه بین‌المللی سرخورده از تحریم‌ها و تهدیدهای بوش پسر دیگر حاضر نبود در مقابل ایران صف‌آرایی کند (توتونچی و دیگران، ۱۳۹۷: ۷۶). وقتی نوبت به رابطه آمریکا-ایران می‌رسد، سه دلیل مهم برای انتخاب ایران وجود دارد. نخست اینکه ایران ذی‌نفع اصلی جنگ عراق و افغانستان بود، زیرا می‌توانست پس از سرنگونی طالبان در افغانستان و صدام حسین در عراق، جو سیاسی تأثیرگذار خود را توسعه دهد. دلیل دوم برای انتخاب ایران این است که ایران قدرت منطقه‌ای مهمی است که می‌تواند سیاست‌های منطقه‌ای را مشخص کرده یا آن را شکل دهد. دلیل سوم به قرارداد بحث‌برانگیز آمریکا و ایران ارتباط دارد که در ۱۴ ژولای ۲۰۱۵ م امضا شد (برجام) و پس از آنکه کنگره آمریکا در ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۵ م نتوانست این موافقت‌نامه را بلوکه کند، لازم‌الاجرا شد. رئیس‌جمهور اوباما این موافقت‌نامه را شانس

تاریخی برای داشتن دنیایی امن تر و ایمن تر خواند و حال آنکه نخست وزیر رژیم صهیونیستی، بنجامین نتانیاهو این توافق را اشتباه تاریخی نامید (باقری و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۷۳). او با ما به صراحت در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سپتامبر ۲۰۱۵ م از لزوم اتحاد آمریکا با دشمنان قدیمی خود برای حفظ صلح در جهان و پیشگیری از جنگ جهانی سوم سخن به میان آورد (آهویی، ۱۳۹۶: ۶۲).

۹. سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ (۲۰۱۷-۲۰۲۱)، اعمال راهبرد عمل گرایی (ملی گرایی) در خاورمیانه و فشار بر اهداف راهبردی جمهوری اسلامی ایران

ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید به معنای تأکید فزون تر و اهمیت بیشتر مؤلفه های نظامی و اقتصادی در شکل دادن به رفتارهای بین المللی آمریکا است. (دهشیار، ۱۳۹۵: ۳۲). ترامپ پنج نقطه ضعف سیاست خارجی او با ما را که به زعم وی موجب افول قدرت و جایگاه این کشور شده، این گونه برمی شمارد: ۱- منابع آمریکا بیش از اندازه مورد مصرف قرار گرفته و او با ما با تضعیف اقتصاد کشور، نیروهای مسلح را تضعیف کرده است. ۲- متحدان آمریکا سهم منصفانه خود را پرداخت نمی کنند. آن ها باید در هزینه های انسانی، مالی و سیاسی مسئولیت تأمین امنیت، مشارکت کنند. ۳- متحدان آمریکا در اعتماد و اتکا به این کشور دچار تردید شده اند. ۴- رقبای ما دیگر احترامی برای ما قائل نیستند و ما را جدی نمی گیرند. ۵- آمریکا درک روشنی از اهداف سیاست خارجی خود ندارد (Trump, 2016: 1-5). ترامپ به بازی با حاصل جمع مثبت باوری ندارد. ایده (دنیا برنده، آمریکا برنده) که خود را در تجارت آزاد، سازمان های بین المللی و اتحاد سازی نشان می داد با بازی با حاصل جمع صفر که طی آن دنیا برنده و آمریکا بازنده است، عوض شده است. آمریکا در مورد رابطه با متحدانش، یعنی متحدان همیشگی که از دموکراسی ها بوده اند هم تجدیدنظر کرده: ایمان مشترک به ارزش های دموکراتیک و دیدگاه مشترک نسبت به نظم بین المللی با نگرش جدیدی رویارو شده که اتحاد های آمریکا را بد می داند، زیرا هزینه و

خطر تحمیل می‌کنند؛ آمریکا به جای اتحادهای دائمی با دموکراسی‌ها و نزدیک‌ترین متحدانش، به سیاست‌هایی موقت و نه دائمی در برابر آن‌ها و همه کشورهای دیگر نیاز دارد (پرتو، ۱۳۹۷: ۲۱۷).

۹-۱. سیاست خارجی ایالات متحده در دوران ترامپ در مورد نقش جمهوری

اسلامی و راهبرد این کشور در منطقه

بعد از توافق هسته‌ای ۵+۱ موسوم به برجام، جمهوری اسلامی به محدود کشورهایایی تبدیل شد که توان صادر کردن فناوری و محصولات هسته‌ای را دارند؛ اجماع جهانی آمریکا ضد جمهوری اسلامی شکست و این ظرفیت اجماع‌کنندگی آمریکا از میان رفت؛ قدرت معنایی ایران یک‌بار دیگر در سطح بین‌المللی مطرح شد، مشخص شد که انقلاب اسلامی، حرفی جدید برای جهان دارد. اثبات شد که مناقشات از طریق مذاکره، قابلیت حل شدن دارد و لازم نیست به جای مذاکره و گفت‌وگو از زور استفاده کرد (حسن‌خانی و محمدی سیرت، ۱۳۹۷: ۵۳). ترامپ و حلقه‌ای از افراد پیرامون او، برجام را برای آمریکا توافقی زیان‌بار می‌دانستند. به باور آنان، با برجام، ایران از منگنه فشار راهبردی خارج شده و به توسعه‌طلبی در همه جای خاورمیانه دست زده است (تهاجم - قدرت). ترامپ با خروج از برجام، هم با میراث او باما تسویه حساب کرد و هم کوشید ایران را به تنگنا بیافکند (قاسمی علی‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۷: ۶۶).

راهبرد ترامپ در قبال جمهوری اسلامی (ترسیم نگارنده، منبع سایت رسمی کاخ سفید)

- تمرکز روی خنثی سازی و نفوذ نیروی بی ثبات ساز ایران به خصوص حمایت ایران از گروه‌ها
- تجدید حیات اتحاد و مشارکت منطقه‌ای علیه فعالیت‌های ایران و برقراری موازنه با ثبات‌تر در منطقه
- قطع منابع مالی برای کمک به گروه‌ها و حمایت‌های مستشاری و فعالیت‌های سپاه پاسداران در منطقه
- کنترل تهدیدهای ایران علیه متحدین و خود آمریکا از سوی موشک‌های بالستیک و سایر سلاح‌های نامتعارف
- مقابله با نقض حقوق بشر شهروندان و سایر اتباع منطقه و فعال نمودن مجامع بین‌المللی برای مقابله با آن
- محدود نمودن مسیرهای دسترسی ایران به فعالیت هسته‌ای (سلاح هسته‌ای)

واقعیت‌های سیاست‌گذاری راهبردی بیانگر آن است که تغییر در رؤسای جمهور آمریکا، تأثیر چندانی بر روندهای سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه به جا نمی‌گذارد.

دیدگاه‌های کلی بین‌المللی بوش، اوباما، ترامپ در دوره‌های ریاست جمهوری خود ۲۰۱۹-۲۰۰۱ م، (ترسیم نگارنده، منبع باقری، ۱۳۹۷)



به نظر می‌رسد حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م، سرانجام پس از یک دهه فقدان چهارچوب منسجم جایگزین برای راهبرد سد نفوذ شوروی، سبب شد که راهبرد جهانی آمریکا تحت

عنوان مبارزه با تروریسم مدون گردد و مبنای تئوریک و عملیات سیاست‌های آمریکا در گستره جهانی قرار گرفت. این راهبرد که به شدت نظامی محور و تهاجمی بود، تجلی‌گر حاکمیت معنایی و عملیاتی نومحافظه‌کاران در گستره سیاست خارجی آمریکا گشت.

وجوه تمایز و اشتراک سیاست دولت‌های بوش، اوپاما و ترامپ در دوران ریاست جمهوری خود (ترسیم نگارنده، منبع باقری و دیگران، ۱۳۹۷).



۱۰. استراتژی راهبردی جمهوری اسلامی (طرح معمای امنیتی) در مقابل فشارهای وارده ایالات متحده، در سایه بین‌الملل‌گرایی تهاجمی در منطقه خاورمیانه از سپتامبر ۲۰۰۱ م (شهریور ۱۳۸۰) تا کنون

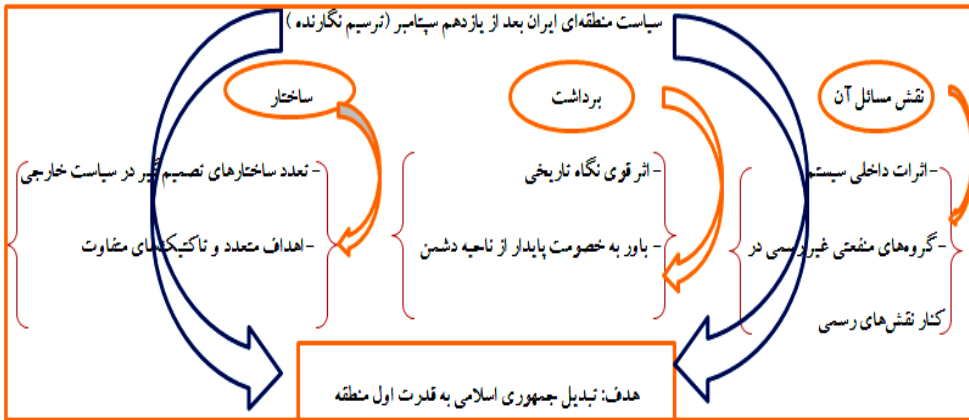
تغییر در توازن دفاع - تهاجم (امنیت - قدرت) تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر بروز جنگ و بی‌نظمی در نظام بین‌الملل دارد، عواملی که سهولت عملیات‌های تهاجمی را افزایش داده و یا هزینه چنین عملیات‌هایی را نسبت به عملیات‌های دفاعی کاهش می‌دهد، سبب افزایش احتمال جنگ و بحران خواهند شد. در اصل ماهیت آنارشی نظام بین‌الملل سبب می‌شود که دولت‌ها تنها به نیت و مقاصد رقبای بالقوه اطمینان نمایند و بیشتر مقاصد را از

توانایی‌ها استنتاج کنند. زمانی که تهاجم برتری دارد، رفتارها نیز تهاجمی خواهد شد (قدرت) و زمانی که دفاع برتری یابد، دولت کمتر در مورد مقاصد رقبا نگران می‌باشد (امنیت). بر این اساس، صرف توانایی‌ها و نحوه توزیع آن نمی‌تواند جدیت معمای امنیتی را در نظام بین‌الملل نشان دهد، پی بردن به این موضوع مستلزم توجه به معادله دفاع - تهاجم خواهد بود و در این میان فناوری نظامی و نوع دفاعی تهاجمی آن از جمله مهم‌ترین متغیرها محسوب می‌شود (خسروی باب اناری، ۱۳۹۶: ۴۵). در سیاست خارجی تدافعی، دولت‌ها خواهان دستیابی به امنیت به بهای کاهش امنیت دیگران نیستند، رابرت جرویس، یکی از نظریه پردازان اصلی رئالیسم تدافعی می‌گوید: دولت‌ها می‌توانند بدون کاهش امنیت دیگران، امنیت خود را حفظ کنند و حتی در پیش گرفتن سیاست تدافعی، بر اتخاذ سیاست تهاجمی آن‌ها ترجیح یابد. حتی افزایش زیاد در امنیت دولت‌ها فقط به مقدار اندکی از امنیت سایر دولت‌ها می‌کاهد و در این شرایط، همه قدرت‌های خواهان حفظ وضع موجود می‌توانند از درجه بالای امنیت برخوردار شوند (حسن‌پور و موسوی منور، ۱۳۹۶: ۱۲۶).

۱-۱۰. طرح معمای امنیتی ایران در منطقه (تهاجم - تدافع)

رفتار سیاست منطقه‌ای ایران از بدو پیروزی انقلاب، عدم انطباق با ساختارهایی است که توسط قدرت بزرگ خارجی تعریف شده است. با افول نقش این قدرت‌ها پس از جنگ سرد، بازیگران منطقه‌ای قدرت قابل ملاحظه‌ای یافتند که عدم انطباق ناشی از رفتار آن‌ها، شکل خاصی به نظام امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه داده است. در واقع درونداد وارد نظام سیاسی این دولت‌ها می‌شود و خود ایجادکننده برون‌داد چالش‌زا می‌گردد (احمدی خوی و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۲). اتحاد راهبردی ایران و کشورهای همسور در منطقه بیشتر از زاویه امنیت و منافع ملی، بیشتر در جهت رفع تهدیدهای مشترک ایالات متحده و رژیم صهیونیستی بوده است. این اتحاد، ائتلافی راهبردی مبتنی بر رویکردهای تدافعی واقع‌گرایانه است که بیشتر تابع عوامل تدافعی در مقابل قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و موقعیت ژئوپلیتیکی است. دولت‌های مخالف ایران، در سطح منطقه و بین‌الملل به شدت در جهت تغییر موازنه قوا به

ضرر ایران در منطقه تلاش می‌کنند. ایران نیز نمی‌تواند نسبت به شکست یک متحد منطقه‌ای خود بی‌تفاوت باشد. به‌عنوان مثال تحولات سوریه بر ژئوپلیتیک منطقه‌ای و در عین حال در سطح بازیگری و نقش‌آفرینی جمهوری اسلامی ایران در منطقه تأثیر زیادی دارد (قاسمی علی‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۷: ۶۹). ایران عمق استراتژیک آمریکا جهت پیروزی در خاورمیانه و استقرار نظم نوین جهانی است. رژیم صهیونیستی از منازعه آمریکا و ایران نفع می‌برد و قدرت‌های بزرگ و بعضی از کشورهای منطقه، بالاترین میزان خشنودی را در حفظ وضع موجود میان ایران و آمریکا دارا هستند (قاسمی، ۱۳۸۷: ۱۳۶). ریشه‌های افزایش نقش ایران در منطقه در درجه اول به ویژگی‌های طبیعی ساخت قدرت، سیاست، موقعیت ژئوپلیتیک و جغرافیای فرهنگی ایران برمی‌گردد که در شرایط رخ دادن تغییرات ژئوپلیتیک ناشی از بحران عراق، امکان بروز یافته‌اند. اهداف و راهبردهای سیاست خارجی ایران بیشتر تدافعی و عمل‌گرایانه است و قبل از هر چیز سعی دارد چالش‌های امنیتی ناشی از بروز تحولات جدید سیاسی - امنیتی در منطقه را از بین ببرد. این تحولات عبارت‌اند از: حضور نیروهای نظامی آمریکا در مرزهای فوری ایران و روند تغییر نظم منطقه به شکل نظم جدید سیاسی - امنیتی حاصل از بروز تغییرات جدید ژئوپلیتیک. رئالیسم تدافعی به‌طور اساسی هدایت سیاست خارجی کشورها را پاسخی به تهدیدات خارجی می‌داند. برخلاف تحلیل‌های پژوهشگران و محافل دانشگاهی - اجرایی غربی که عنوان می‌کنند حضور و نفوذ ایران تهاجمی است و ضربه‌زننده به منافع سایر بازیگران منطقه‌ای با تحلیلی که بیش از همه به مذاق دولتمردان صهیونیستی و آمریکایی خوش است. دیدگاه‌های تندرو، افزایش نقش ایران را در منطقه به زیان منافع و امنیت ملی آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن می‌دانند که باید از راه زور و قدرت با آن مقابله کرد. بعضی از دیدگاه‌های افراطی‌تر، حتی ایران را دشمن جنگ سرد جدید آمریکا در خاورمیانه تعریف می‌کنند (حسن‌پور و موسوی منور، ۱۳۹۶: ۱۲۴).



جمع‌بندی پایانی

الف: تجزیه و تحلیل، عقاید و یافته‌های پژوهش: رئالیسم تهاجمی از تبیین سیاست خارجی به فهم سیاست بین‌الملل می‌رسد و رسیدن به امنیت مطلق را مهم‌ترین خواسته قدرت‌های بزرگ می‌داند که تنها از طریق قدرت و دستیابی به هژمون قابل تحصیل است؛ اما رئالیست‌های تدافعی معتقد هستند که هزینه توسعه‌طلبی عموماً گزاف است و نظام بین‌الملل اغلب اعتدال (میان‌روی) را تشویق می‌نماید. از نگاه مرشایمر هر قدرت بزرگی که بخواهد فرایند کسب قدرت مطلق را طی نماید و به مرحله هژمون جهانی، یعنی امنیت مطلق برسد، نخست باید به همراه انگیزه‌ها و گرایش‌های تجدیدنظرطلبانه در راهبردهای کلان جهانی، توزیع قدرت جهانی را به نفع خود متحول کند. طرح معمای امنیت در روابط بین‌الملل بیش از جنبه‌های عینی به رویکردهای ذهنی می‌پردازد؛ یعنی ادراک و برداشت تصمیم‌گیرندگان یک کشور از اقدام یا مواضع دفاعی کشور دیگر تلقی و تهدید می‌شود. طرح معمای امنیت حالت عمل و عکس‌العمل خطی نیست، بلکه یک مجموعه‌ای از شرایط بایستی تحلیل شوند. دلیل اتخاذ رویکرد دفاعی یا تهاجمی ایران در ادوار مختلف، متأثر از منافع ملی این کشور و تحولات نظام بین‌الملل است. امروزه سیاست خارجی ایالات متحده با توجه به کیفیت منافع ملی و ماهیت تهدیدهایی که با آن‌ها روبه‌رو است، اشاعه و حداکثرسازی قدرت را در پیش گرفته است. برای عملی ساختن این هدف، آمریکا به

حرکت پیشرونده خود ادامه خواهد داد و سعی می‌کند که به برتری چالش‌ناپذیر در جهان دست یابد؛ بنابراین واقع‌گرایی تهاجمی که هژمونی جهانی را مطلوب می‌یابد، نگاه حاکم بر تصمیم‌گیرندگان آمریکا است و آنچه وجه تمایز این تصمیم‌گیرندگان با رهبران دیگر در طول دهه‌های گذشته است، مقبولیت ارزش‌های لیبرال در بین آن‌ها و تلاش آن‌ها برای استفاده از قدرت برای اشاعه این ارزش‌ها است. ریشه اصلی تقابل میان ایران و آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م به تلاش یک بازیگر منطقه‌ای، یعنی ایران برای نقش‌آفرینی در جهت دستیابی به جایگاه و شأن منطقه‌ای خود به‌منظور دسترسی به فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منطقه از یکسو و تلاش یک بازیگر جهانی، یعنی آمریکا برای تثبیت هژمونی منطقه‌ای در جهت جلوگیری از نقش‌آفرینی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان مخالف نظم مورد نظر آمریکا از طرق گوناگون، از سوی دیگر است. ایران تنها کشوری است که در منطقه با هژمون جهانی، یعنی آمریکا در تضاد است و همواره سعی کرده در مقابل آمریکا به موازنه قدرت و تهدید بپردازد. پس حضور، نقش، قدرت و نفوذ هژمون جهانی در منطقه بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران مؤثر خواهد بود. از دیدگاه ایران، ناامنی در منطقه به معنای ناامنی برای ایران و برعکس، ناامنی برای ایران به معنای ناامنی برای منطقه تفسیر می‌شود. ایران همواره از دو طریق برای افزایش امنیت ملی خود تلاش می‌کند: اول، سعی می‌کند تا آزادی عمل یا استقلال خود را حفظ کند و احتمالاً افزایش دهد؛ دوم، تلاش می‌کند تا امنیت خود را از طریق ایجاد و افزایش نفوذ خود بر کشورهای دیگر حفظ کند و افزایش دهد. ایران در چهارچوب سیاست خارجی واقع‌گرا، برحسب میزان تهدید قدرت‌های خارجی دارای دو حلقه امنیتی ضروری و غیرضروری در منطقه است. الف: حلقه امنیتی ضروری: در رابطه با کشورهای همجوار (عراق، خلیج فارس، ترکیه، پاکستان و...) است که میزان تهدید از این کشورها در معیار بالایی قرار دارد.

ب: حلقه امنیتی غیرضروری: کشورهایی که با ایران فاصله دارند (سوریه، لبنان، فلسطین) اما در خاورمیانه قرار دارند. ایران در راستای پیشبرد رویکرد واقع‌گرایی تدافعی

خود باید تا حد امکان از تخریب داشته‌های راهبردی خود در منطقه جلوگیری کند و در پی عدم تغییر وضعیت در توازن قبلی بین آن‌ها باشد.

ب: نگارنده مباحث مورد بحث در پژوهش فوق را این‌طور جمع‌بندی می‌نماید:

ساختار نظام بین‌الملل بعد از حادثه یازدهم سپتامبر تحت تأثیر قدرت هژمونیک جهانی (آمریکا) بوده است. به دلیل ماهیت نظام بین‌الملل حتی دولت‌های صلح‌طلب نیز، نیاز دارند تا برای دفاع از خود ادای تهاجمی بودن را در بیاورند. آنچه که در نتیجه این مسئله روی می‌دهد، معمای امنیتی است. در طرح معمای امنیت، مجموعه‌ای از شرایط تحلیل شدند که به اتخاذ راهبردهای مورد بحث در سه دوره مختلف منجر گردید. طرح معمای امنیتی در روابط بین‌الملل بیش از جنبه‌های عینی به رویکردهای ذهنی می‌پردازد که در پژوهش به عوامل و خصوصیات آن اشاره شد. همچنین دلیل اتخاذ رویکرد تهاجمی و یا تدافعی ایران در بازه‌های زمانی مورد بحث، فقط رویکرد و سیاست و فشار آمریکا نیست بلکه تابع شرایط و تحولات منطقه از جمله تحول منافع امنیت ملی ایران در حوزه کشورهای منطقه نیز است. البته با توجه به طرح معمای امنیتی و فشار آمریکا بر نظام بین‌الملل، تحولات در سیستم نیز در سایه این قدرت و هژمون برتر اتفاق می‌افتد. جمهوری اسلامی با افزایش درآمد نفتی ناشی از قیمت نفت و همچنین منابع مالی بلوکه شده بعد از برجام، درصدد افزایش توان نظامی و موشکی خود برآمد (تهاجم- قدرت). ایران برای تأمین امنیت خود در محیط پرآشوب و ناامن خاورمیانه با طرح کمربند امنیتی برای خود (دفاع- امنیت، تهاجم- قدرت) درصدد برآمده تا هر موقع فرصت مهیا بوده، کمربند امنیتی خود را گسترده نموده و مرزهای امنیتی خود را ورای مرزهای جغرافیایی قلمداد نماید (تهاجم- قدرت، رئالیسم تهاجمی) البته این راهبرد نیز برای بالا بردن امنیت خود و نگاه به هدف دورنمای خود، یعنی هژمون منطقه‌ای بودن است؛ اما هر موقع فشار از طرف هژمون و نظام بین‌الملل افزایش یافته، جمهوری اسلامی نیز با محدود نمودن کمربند امنیتی خود (دفاع- امنیت، رئالیسم تدافعی) درصدد حفظ امنیت مرزهای خود و حفظ ثبات منطقه، بیش از پیش گام نهاده است. تغییر در توازن دفاع- تهاجم

(امنیت - قدرت)، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر بروز جنگ و بی‌نظمی در نظام بین‌الملل دارد، عواملی که سهولت عملیات‌های تهاجمی را افزایش داده و یا هزینه چنین عملیات‌هایی را نسبت به عملیات‌های دفاعی کاهش می‌دهند، سبب افزایش احتمال جنگ و بحران خواهند شد. در اصل ماهیت آنارشی و خودیاری نظام بین‌الملل سبب می‌شود که دولت‌ها تنها به نیات و مقاصد رقبای بالقوه اطمینان ننمایند و بیشتر مقاصد را از توانایی‌ها استنتاج کنند. زمانی که تهاجم برتری دارد، رفتارها نیز تهاجمی خواهد شد (قدرت) و زمانی که دفاع برتری یابد، دولت کمتر در مورد مقاصد رقبای نگران می‌باشد (امنیت)؛ بنابراین تعارضات ناشی از ترس کمتر خواهد بود. با اضافه نمودن عوامل تأثیرگذار بر موفقیت یا شکست راهبردهای تهاجمی، از دید نظریه‌های موجود در زمینه جنگ و صلح، می‌توان توانایی تبیین و پیش‌بینی احتمال بروز جنگ و خشونت در نظام بین‌الملل را افزایش داد. فناوری نظامی نیز یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر معادله دفاع - تهاجم به شمار می‌آید.

ج: احتمالات آینده:

- ادامه وضعیت فعلی، تحریم و مقاومت مدت‌زمانی و هزینه‌های آن برای طرفین قابل ارزیابی نیست؛ اما به هر حال در هر مقطعی می‌تواند به احتمال‌های بعدی منتقل شود.

- باز شدن درب‌های مذاکره و شروع نسبتاً طولانی حل و فصل اختلافات مابین ایران و آمریکا در دوره فعلی و یا در دوره آتی ریاست جمهوری در آمریکا.

- احتمال تسلط بیشتر تندروها در دولت فعلی آمریکا و خطر وقوع تنش‌های نظامی.

- وقوع جنگ منطقه‌ای بین ایران و کشورهای عربی خلیج فارس و یا ایران و رژیم صهیونیستی، حزب‌الله و رژیم صهیونیستی که می‌تواند جنگ‌هایی فرسایشی و مدت‌دار باشد.

د: پیشنهادات: ایران برای تأمین امنیت خود در محیط پراشوب و ناامن منطقه، با طرح کمربند امنیتی برای خود (دفاع - امنیت، تهاجم - قدرت) درصدد برآمده تا هر موقع فرصت مهیا بوده، کمربند امنیتی خود را گسترده نموده و مرزهای امنیتی خود را ورای مرزهای جغرافیایی قلمداد نماید (تهاجم - قدرت، رئالیسم تهاجمی) البته این راهبرد نیز

برای بالا بردن امنیت خود و نگاه به هدف دورنمای خود، یعنی هژمون منطقه‌ای بودن است؛ اما هر موقع فشار از طرف هژمون و نظام بین‌الملل افزایش یافته، جمهوری اسلامی نیز با محدود نمودن کمر بند امنیتی خود (دفاع - امنیت، رئالیسم تدافعی)، در صدد حفظ امنیت مرزهای خود و حفظ ثبات منطقه بیش از پیش گام نهاده است؛ بنابراین هر وقت هژمون برتر در منطقه، رئالیسم تهاجمی پیشه کرده، ایران با محدود کردن کمر بند امنیتی خود (دفاع - امنیت) در پی حفظ جایگاه و منافع خود، بیشتر متمرکز بر مرزهای جغرافیایی شده ولی هر وقت نظام بین‌الملل ایران را در مناقشات منطقه به کمک طلبیده و دست این کشور را باز گذاشته، ایران برای رسیدن به امنیت بیشتر و تبدیل شدن به تنها قدرت بالقوه منطقه‌ای (پیشی گرفتن از عربستان رقیب خود) دست رویکرد رئالیسم تهاجمی زده (تهاجم - قدرت) است. با این حال پیشنهاد می‌شود که جمهوری اسلامی برای تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای دست به راهبرد موازی زده و از هر دو طرح معمایی خود (دفاع، امنیت - تهاجم، قدرت) استفاده نموده و علاوه بر این باید نظام بین‌الملل و به‌خصوص فضای حاکم بر منطقه غرب آسیا را نیز مورد توجه جدی قرار دهد. علاوه بر این چون سیاست خارجی هر کشور برآیندی از سیاست داخلی آن است، جمهوری اسلامی نیز علاوه بر توجه صرف به مسئله فوق، به سیاست داخلی خود نیز توجه نموده تا بهتر بتواند مسیر تبدیل شدن به هژمون منطقه‌ای را طی نموده و بتواند خود را در نظام بین‌المللی موجود در منطقه هضم نماید.

فهرست منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی

- کتب

- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات سمت.
- لی رای، جیمز و کابو، ژولیه (۱۳۹۲)، سیاست جهانی، ترجمه قدرت احمدیان و فرها دانش‌نیا، مرکز نشر تهران، مرکز ملی جهانی شدن.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت.
- مرشایمر، جان (۱۳۸۸)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

- مقالات و سایت‌ها

- احمدی خوی، امیررضا؛ متقی، ابراهیم و نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۷)، آرمان‌های راهبردی و عمل‌گرایی تاکتیکی در سیاست خاورمیانه‌ای ایران، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهاردهم، شماره اول، (بهار ۱۳۹۷).
- اجیلی، هادی و رضایی، نیما (۱۳۹۷)، رئالیسم تدافعی و تهاجمی چهارچوبی تئوریک برای تحلیل وقایع و رخدادهای خلیج فارس، فصلنامه امنیت ملی، سال هشتم، شماره ۲۷، (بهار ۱۳۹۷).
- آذری نجف‌آبادی، محمدمهدی (۱۳۹۰)، تغییر مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا پس از یازدهم سپتامبر، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، شماره سوم، (پاییز ۱۳۹۰).
- باقری، زهرا؛ دهشیار، حسین؛ طباطبایی، سید محمد و یوسفی جویباری، محمد (۱۳۹۷)، تغییر و تداوم در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا از سال ۲۰۱۷-۲۰۰۱ م، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، (تابستان ۱۳۹۷).
- برزگر، کیهان و تابع افشار، ساناز (۱۳۹۵)، رئالیسم نئوکلاسیک و سیاست خارجی آمریکا؛ تحلیلی نظری بر فهم سیاست خارجی ایالات متحده، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هشتم، شماره ۱، (۴۷ پیاپی)، (پاییز ۱۳۹۵).
- پرتو، امین، راهبرد کلان آمریکا در دوره ترامپ و درس‌هایی برای ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۸۱، (پاییز ۱۳۹۷).

- توتونچی، عباس علی؛ زیباکلام، صادق و نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۷)، بررسی ریشه‌های شکل‌گیری سیاست تغییر اوپاما در قبال مسئله هسته‌ای ایران، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال دوازدهم، شماره چهل و چهار، (پاییز ۱۳۹۷).
- جمشیدی، محمد (۱۳۹۵)، تجدید توازن استراتژی کلان ایالات متحده در دوران اوپاما، فصلنامه پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره سوم، (تابستان ۱۳۹۵).
- حسن خانی، محمد و محمدی سیرت، حسین (۱۳۹۷)، نسبت عملی منافع ملی و ایدئولوژی اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دوفصلنامه علمی - پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، دوره ۶، شماره ۱، پیاپی ۱۲، (بهار و تابستان ۱۳۹۷).
- حسن‌پور، طاهر و موسوی منور، سید ایوب (۱۳۹۶)، بررسی رئالیستی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و راهکار مواجهه با آن، فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال دوم، شماره پنجم، (زمستان ۱۳۹۶).
- خسروی باب اناری، ملک تاج (۱۳۹۶)، رویکرد سیاست خارجی دولت یازدهم نسبت به نظم و امنیت منطقه خاورمیانه، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دهم، شماره ۳۹، (پاییز ۱۳۹۶).
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵)، ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و دوم، (زمستان ۱۳۹۵).
- رستمی، فرزاد و تارا، علیرضا (۱۳۹۷)، تحلیل روابط عربستان سعودی و اسرائیل در سایه توافق هسته‌ای ایران، فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست جهانی، دوره هفتم، شماره دوم، (تابستان ۱۳۹۷).
- فلاح‌نژاد، علی (۱۳۹۷)، آمریکا، دموکراسی و خاورمیانه (از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا دوره ترامپ)، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال هشتم، شماره سوم، (پاییز ۱۳۹۷).
- قاسمی، مصطفی (۱۳۸۷)، راهبرد اوپاما در قبال جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه دین و سیاست، شماره ۱۷ و ۱۸، (پاییز و زمستان ۱۳۸۷).
- قاسمی علی‌آبادی، محمدمهدی و مسعودنیا، حسین (۱۳۹۷)، بررسی تطبیقی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا در قبال بحران داعش و پسا داعش از منظر واقع‌گرایی تدافعی، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، (تابستان ۱۳۹۷).
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۹)، ارزیابی مقایسه‌ای تهدیدهای آمریکا در برخورد با ایران (۲۰۱۰-۲۰۰۱)، فصلنامه آفاق امنیت دوره جدید، سال سوم، شماره ششم، (بهار ۱۳۸۹).
- متقی، ابراهیم؛ بقایی، خرم و رحیمی، میثم (۱۳۸۹)، بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از یازدهم سپتامبر، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره چهارم، (پاییز ۱۳۸۹).

ب. منابع انگلیسی

- Brands, Hal(2017) “Can U.S. Internationalism Survive Trump? American internationalism is not dead yet, but that it faces serious long term maladies”. Foreign Policy. Available at: www.foreignpolicy.com/2017/05/25/can-u-s-internationalism-survive-trump.
- Mersheimer, J., & Walt, S. (2016). The Case for Offshore Balancing, A Superior U.S. Grand Strategy. Foreign Plicy.
- Mearsheimer,. J (2001), The Tragedy of Great Power Politics, New York: Norton.
- Trump, D.(2016), Transcript: Donald Trump’s Foreign Policy Speech, The New York Times. April 27.
- Trump, Donald (2017), US National Security Strategy. Translated to Persian by Fars News Agency. Tehran [in Persian.]
- Wolfforth, William C(2008), Realism and Foreign Policy; Theories, Actors, Cases, Edited by Steve Smith and Amelia Hadfield and Tim Dunne, Oxford University Press.
- Waltz, K (1979), Theory of International Politics, McGraw-Hill.(1982), Letter to Editor, International Organization.
- Walt, Stephan (1987), “The Origins of Alliance”, Ithaca: Cornell University Press/.
- Zakaria f. (1998), From wealth to power: the Unusual origins of America s world role: Princeton. Nj: Princeton University Press

